



پادری کنید

نه مرزبندهای

صفحه ۴



شماره ۴ | شال اول | فرورد ۱۴۰۰

اللَّهُمَّ سَجِّلْ لِرَبِّكَ الْفَرَجِ

ماهنامه دانش آموزی سربازان امام حاضر عجم در روز اولین جمعی هر ماه منتشر میشود.



یادداشت دوم سردبیر |

نکترین حماقت

صفحه ۳

یادداشت سردبیر |

نکترین پایداری

این شماره از ماهنامه در حالی به دست شما می‌رسد که جهان درگیر نمایش قدرت آهن و آتش است؛

صفحه ۲

ید خواند:

خواه

ه در این ماه

آنچ

از مسلخ تن تا معراج سخن

رزق طیب و خلاقیت مهدوی در سنگر کلاس های آنلاین

صفحه ۷

پندارسی اخوت در نسل چهارم

گزارشی از واکاوی نقش پیوندهای ایمانی در اثر هنری دانش آموز کلاس چهارمی

صفحه ۷

چرا دشمن از کیف‌های ما می‌ترسد؟

صفحه ۶

از جیب‌ها به قلب‌ها

گلوه‌هایی که با پول ما شلیک می‌شوند!

صفحه ۵



شعر و شعور؛ در مقام معلم

صفحه ۱۰

حکیم فر نونسی

صفحه ۱۱

چرا باید ایستان را دوباره یان بگیریم؟

صفحه ۸

نه‌ون‌ها؛ از باستان تا دوران!

صفحه ۹

شخصی آن قصه‌ی کتاب‌های خپی...

صفحه ۸

فرا تر از سن، در مسیر قهرمانی

محمدامین علیدخت، پدیده‌ای که در رودبار درخشید

صفحه ۷

حامی شو؛ دیده شو

حضور در مسیر موفقیت و رشد، نیازمند حمایت و همدلی بین تمامی تفکرهاست. در این راستا، ما در ماهنامه‌ی دانش آموزی سربازان امام حاضر عجم، بخش «حامی شو، دیده شو» را ایجاد کرده ایم تا فرصتی برای معرفی برندها، کسب و کارها و افراد خلاق فراهم آوریم. اگر شما هم در پی گسترش دیده شدن و شناخته شدن در جامعه‌ی هدف خود هستید، این بخش می‌تواند پل ارتباطی میان شما و مخاطبان تان باشد. با ما تماس بگیرید و با همکاری در این بخش، بخشی از داستان موفقیت خود را رقم بزنید: ۰۹۳۶۸۴۴۸۴۸۹

« یادداشت سردبیر »

این شماره از ماهنامه در حالی به دست شما می‌رسد که جهان درگیر نمایش قدرت آهن و آتش است؛ اما ما در این یادداشت، از قدرتی سخن گفته ایم که رادارهای دشمن قادر به شناسایی آن نیستند:

دکترین پایداری

در عصر بمب افکن ها

رادارهای استراتژیک از خیابان تا سنگر؛ سنگر واقعی جنگ کجاست؟



حامد نیکبخت | سردبیر

• در جهان امروز که معادلات قدرت با «کدهای پروازی» و «تناژ انفجاری» تعریف می‌شوند، نبردی پنهان در جریان است که بر خلاف جنگ‌های کلاسیک، نه بر سر تصرف جغرافیا، که بر سر تسخیر «هندسه محاسباتی» انسان‌هاست. این روزها که آسمان منطقه با سایه سنگین بمب‌افکن‌های استراتژیک B1، B2 و B5 روایت می‌شود، ماشین جنگی دشمن بیش از آنکه به دنبال تخریب زیرساخت‌های بتنی باشد، در پی انهدام «زیرساخت‌های معنایی» یک ملت است.

• در دکترین‌های نوین نبرد، «ترس» دیگر یک واکنش غریزی نیست، بلکه یک «ابزار مهندسی‌شده» است. دشمن تلاش می‌کند با نمایش عریان ابزارهای کشتار، ملت‌ها را به یک بن‌بست پارادایمیک برساند: انتخاب میان «بقای ذیلان در سایه کدخدا» یا «فنای عزتمندانه در مسیر استقلال». اما درست در لحظه‌ای که اتاق‌های فکر غربی منتظر سیگنال‌های فروپاشی اراده در ایران هستند، پدیده‌ای کنش‌های توده‌وار و اصیل در متن خیابان، تمام معادلات راداری آن‌ها را با اختلال مواجه می‌کند.

• تصویر آن زن سالخورده که با دست‌نوشته‌ای ساده در میانه هیاهو، از ایستادگی سخن می‌گوید، یک اتفاق ساده نیست؛ این یک «نقطه عطف تمدنی» است. او آدرسی را فریاد می‌زند که در هیچ نقشه‌ی نظامی تعریف نشده است. او از ترسی سخن می‌گوید که از جنس «ترس فیزیکی» نیست، بلکه ترسی بازدارنده و متعالی است: «ترس از بی‌وطنی»، «ترس از فرود آمدن سقف غیرت» و «ترس از زیستن در جهانی بدون شرافت».

• حقیقت سترگ این است که بمب‌افکن‌های استراتژیک، مأموریتی فراتر از انهدام اهداف نظامی دارند؛ آن‌ها مأمورند تا «سقف غیرت» یک ملت را فرود آورند. آن‌ها می‌خواهند «شرف» را به یک کالای لوکس و «سازش» را به یک ضرورت حیاتی تبدیل کنند. اما پادزهر این عملیات روانی، در جابه‌جایی متغیرهای امنیت ملی نهفته است. ملتی که امنیت خود را نه به «تضمین‌های بین‌المللی»، بلکه به «اخلاق فردی و اجتماعی» و «هویت ملی» گره زده باشد، نفوذناپذیر است. خاک برای



چنین ملتی، نه یک مختصات جغرافیایی صرف، که امتداد کالبدی شرف اوست.

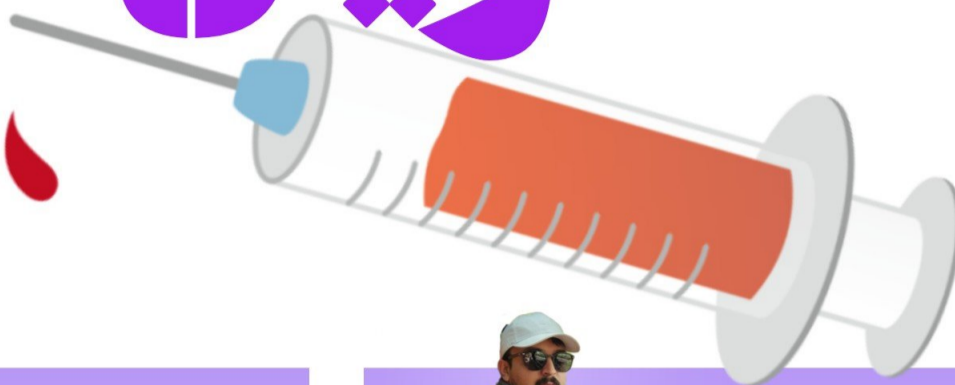
• سنگر کجاست؟ پرسش اساسی این است که این «اراده‌ی پولادین» و این «فهم عمیق از پایداری» در کجا ساخته می‌شود؟ واقعیت آن است که سنگر اصلی ما نه در مرزهای سنگی و خاکی، که در پهنه وسیع و حساس «نظام تربیتی» قرار دارد. اگر امروز از «دکترین پایداری» سخن می‌گوییم، باید بدانیم که خاستگاه این دکترین، کلاس‌های درس و حلقه‌های تربیتی است.

• آنچه امروز ضرورت حیاتی امنیت ملی ماست، تجهیز نسل جدید به «زره معنا» است. دانش‌آموزی که در تلاطم پیام‌های متناقض رسانه‌ای، هویت ملی و دینی خود را بازمی‌شناسد، در واقع در حال خنثی‌سازی بمب‌های خوشه‌ای فرهنگی است. ما نیازمند بازگشت به «تربیت حماسی» هستیم؛ تربیتی که در آن، صلح نه به معنای تسلیم، و جنگ نه به معنای خونریزی، بلکه هر دو به معنای «حفاظت از ساحت انسان موحد» تعریف می‌شوند. ایران امروز، بیش از هر زمان دیگری به «روایت معنا» نیاز دارد. ما باید بتوانیم فریاد آن مادر در خیابان را به یک «نظریه تربیتی» تبدیل کنیم. آینده‌ی این سرزمین در دست کسانی است که یاد می‌گیرند چگونه در عصر بمب‌افکن‌ها، نه با چشم‌انداز ترس، بلکه با افق «عزت» به آسمان بنگرند. این، مأموریت بزرگ سنگربانان عرصه تعلیم و تربیت است؛ ساختن نسلی که معنای قدرت را نه در سلاح، که در «اراده‌ی معطوف به حق» می‌جوید.

« یادداشت دوم سردبیر »

دکترین حماقت

نبرد «آغوش‌ها» در
هندسه نوین جنگ



حامد نیکبخت | سردبیر

در امتداد آنچه تحت عنوان «دکترین پایداری» بازخوانی کردیم، امروز با پرده‌ای جدید از نبرد در «هندسه محاسباتی» دشمن مواجهیم؛ پدیده‌ای که می‌توان آن را «دکترین حماقت» نامید. دشمن که در میدان سخت، مقهور اراده‌ی پولادین این ملت شده، اکنون به «سلاح تصویر» متوسل شده است تا با مهندسی عواطف، رادارهای ادراکی ما را مختل کند.

۱. نفاق تمدنی؛ از واشنگتن تا میناب؛ اخیراً رسانه‌های سلطه با ضربی غیرعادی، خبر تولد فرزند سخنگوی کاخ سفید را به صدر اخبار آوردند؛ تصویری از یک «آغوش تمدنی» و لبخندی فاتحانه که قرار است نماد عطوفتِ نظمی باشد که بمب‌هایش، رویاهای کودکان را در این سوی جهان خاکستر می‌کند. اما در تقابلی راهبردی، کمال شرف (هنرمند بیدار یمنی) قابی را خلق کرد که تمام این صحنه‌آرایی را فرو ریخت: تصویر آن مادر اصیل ایرانی که در میانه‌ی شعله‌های کینه، گوله‌پشتی آغشته به خون فرزندِ دانش‌آموزش را در آغوش گرفته است. این تقابل، نشان‌دهنده بن‌بست اخلاقی تمدنی است که نوزاد خود را «تیتیر زندگی» و نوزاد ایرانی را در حادثه کرمان، شاهچراغ و مظلومیت شهدای میناب، تنها یک «آمار جانبی» می‌بیند.

۲. مسئولیتِ نخبگان در پدافندِ غیرعاملِ ادراکی:

خطاب به اولیای محترمی که خود در سنگرهای مدیریتی، نظامی و حاکمیتی این نظام، پاسدار «زیرساخت‌های معنایی» کشور هستید؛ دکترین حماقت دقیقاً «قوهی تشخیص» نسل نو را نشانه رفته است. آن‌ها می‌خواهند با تکنیک همزادپنداری، جای «جلاد شیک» و «شهید مظلوم» را در ذهن فرزندان ما جابه‌جا کنند. دشمن می‌کوشد تا شکوه آن مادر ایرانی را که گوله‌پشتی خونی را به نشانه «تداوم راه» بر سر دست می‌گیرد، بپوشاند و در عوض،



آغوش‌های ویترونی کاخ‌نشینان را به عنوان الگو تزریق کند. در اینجاست که نقش شما به عنوان دیدبانان اقتدار در خانه، به یک «عملیات نجات معنا» بدل می‌شود.

۳. روایت فتح؛ از خیابان تا سنگر مدرسه: اگر پیش‌تر گفتیم که سنگر اصلی ما در پهنه «نظام تربیتی» قرار دارد، امروز باید تاکید کنیم که قدرت واقعی ما در «روایت‌های نقطه‌زن» است. ما به نسلی که قرار است بار تمدن نوین اسلامی را بر دوش بکشد، می‌آموزیم که پشت آن لبخندهای دیپلماتیک و رادیواکتیو، لابی‌های تسلیحاتی پنهان شده‌اند که امنیت مدارس ما را نشانه گرفته‌اند. آن گوله‌پشتی خونین، «رادار استراتژیک» ماست؛ سندی است که نشان می‌دهد شرف و عزت، نه در سالن‌های کنفرانس غرب، که در آغوش پرصلابت مادری است که حتی در عمق فاجعه، «غیرت ایرانی» را به نمایش صلح دروغین نمی‌فروشد.

این یادداشت، پیوست ناگسستنی همان پایداری است که از آن سخن گفتیم. ما اجازه نخواهیم داد دکترین حماقت، غیرت ملی ما را تخریب کند. تاریخ گواهی خواهد داد که لبخندهای بنا شده بر خون کودکان، زیر وزن بی‌شرمی خود فرو خواهند ریخت و آن‌چه می‌ماند، طنین گام‌های نسلی است که حقانیت را نه در اخبار بی‌بی‌سی، که در سرخی گوله‌پشتی هم‌کلاسی‌های شهیدش جسته است.

عزت، نه در لبخندهای فرمایشی اتاق‌های دربسته، که در خون گرمی است که هنوز از گوله‌پشتی دانش‌آموز ایرانی، حقانیت این مسیر را فریاد می‌زند.

« یادداشت منتخب »

آنچه در ادامه می‌خوانید، نه یک متن اعتراضی، بلکه واگویی‌ای دردمندانه از قلب میدان مبارزه است. پس از اظهارات اخیر مطرح شده از امام جمعه رشت، موجی از پرسش‌ها در میان نسل نو و افسران جنگ نرم شکل گرفت. ازین‌رو حجت‌الاسلام والمسلمین خداپرست، مدیر مدارس تربیت قرآنی «مفتاح» رشت، در دنوخته ای که برای هیات تحریریه ماهنامه سربازان امام حاضر ع ارسال کرد، با بازخوانی سیره تربیتی امامین انقلاب، به واگوی نسبت میان «غیرت دینی» و «جذب حداکثری» پرداخته است. این نامه، دعوت به دیدن نیمه‌ی پر لیوانی است که دشمن به دنبال شکستن آن است:



پداری کنیاد

نه سرزبندی

دنوخته ای از مدیر مدارس تربیت قرآنی
مفتاح رشت به محضر پدر معنوی استان



• آیا رواست دختر کم‌حجابی را که پرچم نظام بر دوش دارد و عکس رهبر شهید را در دست گرفته با جملاتی همچون «شرمتان باد»، «دیگر تحملتان نمی‌کنیم» یا تهدید به «دمار از روزگار درآوردن» و «عدم امکان خروج از خانه» مخاطب قرار دهیم؟ آیا این ادبیات، شایسته‌ی انقلابیونی است که بالغ بر شصت شب است به امر ولی خود، کف خیابان را رها نکرده‌اند؟

• ای کاش در انتخاب «زمان»، «مکان» و «چگونگی» سخن، دقیق‌تر عمل می‌کردیم. آیا بهتر نبود فریادهای انقلابی و داد و هوارهای حق‌طلبانه، به جای فرزندان این خاک، بر سر «ادارات و سازمان‌هایی» فرود می‌آمد که از بیت‌المال ارتزاق می‌کنند اما علیه بیت‌المال قدم برمی‌دارند؟ آیا سزاوارتر نبود که غیظ ایمانی تربیون‌های مقدس، متوجه «رباخواران و رشوه‌گیرانی» شود که علناً با خدا در جنگ هستند؟ آیا بهتر نبود به زیر دستان خود که عملکرد ناصواب دارند عنایت و توجه بیشتری می‌کردیم؟ آیا بهتر نبود سری به کافه‌ها و رستوران‌های اطراف پیاده راه فرهنگی می‌زدیم تا ببینیم آنجا چه خبر است؟

• ما نگران «دوقطبی‌سازی‌هایی» هستیم که رهبر عزیز بارها نسبت به آن هشدار داده‌اند. آیا انتظار اینکه سنگر نماز جمعه، مظهر «رأفت پدری» و «بصیرت علوی» باشد و از حرکت‌های تند جلوتر از ولایت پرهیز کند، انتظار بی‌جایی است؟ حرف را همه می‌توانند بزنند، اما در این پیچ تاریخی، به «عمل کریمانه» محتاجیم، نه سخنرانی‌ای که مسیر تجمعات را عوض کند

• امید است این یادآوری خاضعانه، بیدارکننده‌ی دلسوزان باشد؛ که البته آنان که خود را به خواب زده‌اند، بیدار نخواهند شد.

• اللهم عجل لولیک الفرج و العافیة و النصر و جعلنا من خیر اعوانه و انصاره و شیعتہ و المستشهدین بین یدیہ.

حجت‌الاسلام والمسلمین سجاد خداپرست

• با صلوات بر صاحب‌الزمان (عج) و درود بر ارواح طیبه شهدا؛ از شهدای دانش‌آموز میناب تا فرماندهان شهید نبرد با استکبار؛ و با سلام به مردم قهرمان ایران و حافظان غیور میدان که با هر رنگ و سلیقه، پای اسلام و انقلاب ایستاده‌اند.

• امروز تهدیدهای دشمن به فضل الهی و به تعبیر حاج قاسم عزیز، به بزرگترین فرصت‌ها بدل شده است. پیاده‌راه فرهنگی رشت که روزگاری نگران ناهنجاری‌هایش بودیم، این شب‌ها به برکت حضور انقلابیون، به سنگر جهاد تبیین بدل گشته و آدم‌هایی با عقاید گوناگون را زیر یک پرچم جمع کرده است. این «معجزه‌ی حضور»، فرصتی مغتنم برای قوام‌بخشی به جبهه انقلاب است، اما متأسفانه شاهدیم که برخی با کج سلیقگی‌ها، در حال سوزاندن این فرصت‌های طلایی هستند.



• آیا از مسئولین و بزرگان انتظار بصیرت نمی‌رود که در این کارزار، نیمه‌ی پر لیوان را ببینند و به سربازان جوان این میدان خدقوت بگویند؟ امام شهید ما فرمود: «ممکن است کسی در حجابش نقصی باشد، اما این یک نقص ظاهری است؛ و چه بسا ما نقص‌های باطنی بسیاری داشته باشیم.»

«تحلیلی روز»

از جیب ما به قلب ما

گلوله‌هایی که با پول ما شلیک می‌شوند!

ای سرپازان امام حاضر ع! تا به حال به این فکر کرده‌اید که شاید آن نوشابه‌ی خنکی که در یک روز گرم می‌نوشیم، یا شیرخشکی که برای برادر و خواهر کوچکترمان می‌خریم، بهای سنگینی داشته باشد؟ بهایی به قیمت جان کودکان «شجره طیبه». حقیقت تلخ این است که دشمن، جنگ را به داخل سبد خرید خانواده‌های ما کشانده است. در ادامه یادداشتی را از حسین سماواتی، دانش آموز کلاس پنجمی مدرسه مان می‌خوانیم:



حسین سماواتی | کلاس پنجم

فرماندهی شهید ما، امام خامنه‌ای (ره) بارها بر قطع شریان‌های اقتصادی رژیم صهیونیستی تأکید کرده‌اند. ما با حذف این برندها و جایگزین کردن آن‌ها با تولیدات باکیفیت داخلی، عملاً در حال شلیک به قلب اقتصاد لرزان تل‌آویو هستیم.



سیاست در این بوردها خفته است جهان را به تکنولوژی پخته است!

«نستله» که نان جهان می‌برد به نام غذا، استخوان می‌خورد

نمک در خوراکش ز اشک تر است ز شوری چشم زنی مضطر است

علوم تغذیه در دست مجاز شده سفره‌ی حرمله، باز بازا!

چرا کالاها غرق در خون شده؟ چرا علم، مزدور قانون شده؟

من آن جامه را بر تنم سَم کنم که با نایک و لیوایز، قد خم کنم

که هر کوک «آدیداس» بر پارچه نشان سقوط است در نوارچه

میان شکوه فریبنده‌ی برند انسانیت را به مسلخ بزند.

بیا علم را از اسارت برون بیا اشک را بر بصیرت نشون

که این بارکدها، شناسنامه‌اند برای شیاطین، چو برنامه‌اند.

بکن این نشان را، بگر این ردا که صلح است پنهان در این کارها

بدان ای که نامت بُود «آدمی» در این عصر تزویر و نامحرمی:

که کالا نه کالا، که مَکری رهاست تار و پودشان، کشتن آدم‌هاست!

در پایان شعری از سردبیر را می‌خوانید:

«معادله‌ی باروت و بارکد»

«نستله» و «کوکا»، «فانتا» و «پپسی» نوشابه‌های سیاه و استپسی

به ظاهر خنک، در حقیقت چو آذر که نوشابه‌هایشان داغ است، آخر!

نه از تابش شمس و گرمای راه که از هرم خونی که شد بی‌گناه

در آن آزمایشگاه سود کثیف فرمول جنایت شد ایّاک نُصیف!

به جای شکر، پودر ترکش زدند به جای اسانس، بوی آتش زدند.

موبایل تو یک جعبه‌ی جادویی‌ست؟ نه! این نقشه‌ی قتل و جاسوسی‌ست

تراشه‌ی «اپل» و آن «سیپ» کال ز الگوریتم ترور شد زهار

در آن سلیکون‌ها که در دست توست هوش مصنوعی به خون شست‌وشوست!

هر آن کُد که در «گوگل» اسکن شود شراری شود، خصم خرمن شود

و دنون) از اقتصاد اسرائیل، در لیست «قرنطینه و تحریم» قرار گرفته‌اند:

شرکت نستله (Nestle): تولیدکننده «نان» و «گیگوز». (این شرکت بزرگترین مرکز تحقیق و توسعه را در اسرائیل دارد).

شرکت دنون (Danone): تولیدکننده «بلاک» و «آپتامیل».

نوشیدنی‌ها: کوکاکولا، پپسی و میرندا.

ما نباید اجازه دهیم پول حلال خانواده‌های ایرانی، صرف خرید بمب برای دشمنان اسلام شود. سایت qlist.ir به صراحت اعلام کرده است که تحریم این کالاها، یک وظیفه شرعی و انسانی است. ما

دانش‌آموزان مدرسه مفتاح رشت، اعلام می‌کنیم که هر کالای صهیونیستی برای ما حکم «کالای ممنوعه» را دارد.

طبق تحقیقات «جنبش مردمی حذف برندهای حامی اسرائیل در ایران» (سایت qlist.ir)، بسیاری از برندهایی که ما روزانه با آن‌ها سر و کار داریم، بازوهای اقتصادی دشمن هستند:

۱. پروژه نفوذ کارفور (Carrefour): شرکت‌های «هایپرستار» و زیرمجموعه‌ی آن «مایلی مارکت»، نمایندگان رسمی کارفور در ایران هستند. کارفور همان شرکتی است که بیش از ۵۰ شعبه در سرزمین‌های اشغالی دارد و اهمیت آن به قدری است که بنیامین نتانیاها شخصاً در مراسم افتتاحیه آن شرکت کرد. آن‌ها با نام‌های مستعار می‌آیند تا اعتماد ما را جلب کنند، اما سودشان به جیب قاتلان می‌رود.

۲. لیست سیاه شیرخشک‌ها: بر اساس داده‌های سایت qlist، برخی شیرخشک‌ها به دلیل حمایت مستقیم شرکت‌های مادرشان (نستله

طبق گزارش‌های رسمی وزارت بهداشت غزه و تحلیلگران بین‌المللی، رژیم صهیونیستی در جنگ‌های اخیر از سلاح‌های غیرمتعارف و حرارتی (مانند بمب‌های DIME) استفاده کرده است. آمارهای هولناک نشان می‌دهد که تا کنون بیش از ۴۰۰۰ نفر از مردم مظلوم غزه، و همچنین جنگ تحمیلی سوم در کشورمان با همین سلاح‌های پیشرفته که دمای بسیار بالایی تولید می‌کنند، در لحظه شهید و متأسفانه پیکرهایشان را تبخیر میکند.

سؤال اینجاست: بودجه‌ی خرید این سلاح‌های گران‌قیمت یا سامانه‌های پدافندی «تاد» و «پاتریوت» از کجا می‌آید؟ بخشی از این بودجه، از سود شرکت‌های چندملیتی تأمین می‌شود که ریشه‌هایشان در اقتصاد اسرائیل است.



از صفِ مدرسه تا خطِ مقدم؛ چرا دشمن از کیف‌های ما می‌ترسد؟



محمدامین اسماعیل زاده

در روزهایی که غبارِ فتنه و غرشِ نابرداران، آسمانِ وطن را ابری کرده بود، خیلی‌ها گمان می‌کردند نبضِ زندگی در کوجه‌ها و کلاس‌های ما از کار می‌افتد. اما آن‌ها یک حقیقتِ بزرگ را فراموش کرده بودند: مدرّس، مدرسه و مدرسه‌ساز، سه ضلع اصلی قلعه‌ای هستند که هیچ بمبی دیوارهایش را نمی‌لرزاند. در اولین بخش از ستون «مشق ایستادگی»، واگوبه‌های پرصلابتِ دبیر ارجمند تاریخ، جناب آقای محمدامین اسماعیل‌زاده را خواهیم خواند؛ مردی از تبارِ کرانه‌های نیلگون خلیج‌فارس که با نگاهی به قامت بلند تاریخ، به ما یادآوری می‌کند که چرا دشمن، از کیف‌های پشتی ما، بیش از انبارهای باروت می‌ترسد...

تاریخ آموخته‌ایم که از دل بحران‌ها، فرصت بسازیم. ماهیت انسان چنین است: در سختی است که نبوغ جوانه می‌زند. اگر تاریکی نبود، برق اختراع نمی‌شد و اگر رنج بیماری نبود، واکسنی کشف نمی‌شد.

شاید در روزهای حضوری، ساعت‌های کمتری به عمق تدریس فکر می‌کردیم، اما امروز در این عرصه‌ی سخت و مجازی، با وجود تمام مشکلاتِ زیرساختی، محتوای آموختن وسعت پیدا کرده و علم دانش در بلندترین قله‌ها برافراشته شده است.

انشاءالله تلاش ما معلمین، دانش آموزان و خانواده‌های صبور، روزی به ثمر خواهد نشست که این آینده‌سازان «دشمن‌کش»، جهان را وادار به تحسین و کرنش در برابر شکوه ایران اسلامی کنند.

ما ایستاده‌ایم؛ با قلمی در دست و نگاهی به افق ظهور.



می‌داند نبضِ آینده در دست کتاب‌های ماست. همین هراسِ آن‌ها، عزم و اراده‌ی ما را برای تعلیم و تعلم، صدچندان کرده است.

امروز به عنوان یک دبیر تاریخ، از کرانه‌های خلیج همیشگی فارس، با غروری مضاعف از «رئیس‌علی دلواری‌ها»، «میرزا کوچک‌خان‌ها»، «ستارخان‌ها» و «خمینی بزرگ» برای شاگردانم روایت می‌کنم. من از ایران می‌گویم؛ از تمدنی که دشمن در معادلات کاغذی‌اش می‌خواست ریشه، وحدت و

جنگ تخریب‌گر و هولناک است.

موجودیت آن را بزند، اما زهی خیال باطل! جنگ، تخریب‌گر و هولناک است، اما در جامعه‌ای که ریشه در تمدنی کهن دارد و روح ایثار و عشق در رگ‌هایش جاری است، هیچ تندبادی نمی‌تواند قامتِ ملت را خم کند. ببینید! امروز علی‌رغم تعطیلیِ ظاهریِ مدارس، پیوند میان معلم و دانش‌آموز عمیق‌تر از همیشه شده است. ما از

به نام خدایی که می‌بیند و دفاع می‌کند. این روزها، تقویم ما شاهد همنشینیِ غریبِ دو حسِ متضاد است: غمی عمیق از فقدانِ خوبانِ عالم و شادی و امیدی جوشان که از دل سنگ‌های سختِ دوران بیرون جسته است. ما این روزها را با گریه و حماسه پشت سر گذاشتیم؛ هم چون ابر بهار گریستیم و هم شمشیرِ دفاع را صیقل دادیم. این، دقیقاً همان منطقِ درخشانِ اسلام عزیز است؛ همان‌گونه که حاجیان در عرفات تا سحر ناله و استغفار می‌کنند و فردایش در منا، تمرینِ قربانی و گذشتن از خون را به نمایش می‌گذارند.

بگذریم که این پارادوکسِ زیبا، چه اثر بی‌بدیلی بر روح تاریخ گذاشته است؛ امروز من معلم و دانش‌آموز من، با افتخاری بیش از پیش فریاد می‌زنیم که: «من یک ایرانی‌ام؛ یک مسلمان قوی.»

افتخار امروز من این است که سکان‌دارِ کلاسی هستم که بویِ خطرِ آن به مشام دشمن رسیده است. اگر در همان روزهای نخستِ جنگ، ۱۶۸ گلدسته‌ی دانش‌آموز هدف حمله قرار می‌گیرند و به شهادت می‌رسند، پیامی جز این ندارد که ما در مسیر درست ایستاده‌ایم: راه علم، راه صنعت، راه قدرت. آری، دشمن از «مدرسه» می‌هراسد چون

« هنر و ورزش »

از مسلخ تن تا معراج سخن

واکاوی پیوند «رزق طیّب» و «خلاقیت مهدوی» در سنگر کلاس‌های آنلاین



به گزارش سرویس مذهب و اندیشه ماهنامه | این روزها که سایه سنگین نبرد بر آسمان کشورمان سنگینی می‌کند و پنجره‌های کلاس درس به قاپ کوچک نمایشگرها محدود شده، سؤالی راهبردی میان دغدغه‌مندان نظام تربیتی جاری است: «در میانه‌ی این کارزار، هنر و خلاقیت چه جایگاهی دارد؟»

ما در این گزارش، به سراغ دریچه‌ی رفتیم که حامد نیکبخت (مربی هنر و خلاقیت) گشوده‌اند. ایشان که روزهایشان میان نظارت و سواس‌گونه بر «رزق حلال» در کشتارگاه و تدریس «هندسه خلاقیت» تقسیم می‌شود، پرده از حقیقتی برداشتند که ریشه در زیرساخت‌های روحی نسل ظهور دارد.

او نوشت: همه چیز از یک پیام در صفحه‌ی چت کلاس آنلاین آغاز شد؛ نقاشی هنرمندانه‌ی محمدحسین ساجدی (دانش‌آموز پایه چهارم). او با مدادهای رنگی‌اش، آیه‌ی شریفه *فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ* را به چالش امروز ما پیوند زده است. این دانش‌آموز با ظرافتی ستودنی، ارتباط مستقیم «لقمه‌ی طیّب» با «آرامش روح و خوش‌اخلاقی» را ترسیم کرده؛ حقیقتی که از هر تحلیل نظامی و سیاسی، عمیق‌تر است.

تحریریه‌ی ماهنامه با واکاوی این اثر و نگاه مربی مربوطه، به یک واژه‌ی کلیدی رسید: برای ما روشن است که سلامت بیولوژیک و روانی یک جامعه، ریشه در ورودی‌های آن دارد. همان‌طور که پیروزی در جنگ، محتاج ابزارهای دقیق است، ماندن در مسیر حق نیز محتاج «سوخت پاک» است. لقمه‌ی حلال برای روح فرزندان ما، حکم همان سوخت باکیفیتی را دارد که اجازه می‌دهد ذهن در اوج بحران، خلاق بماند و قلب، در هیاهوی اخبار جنگ، آرامش ایمانش را حفظ کند.

مشاهدات میدانی مریبان ما در مجموعه‌ی «مفتاح» نشان می‌دهد که ما تنها ریاضی و علوم و هنر درس نمی‌دهیم؛ ما در حال مرمت زیرساخت‌هایی هستیم که قرار است فردای این سرزمین را بسازد. حضور حساس ناظران شرعی در گلوگاه‌های رزق مردم و پیوند آن با میز نقاشی یک کودک کلاس چهارمی، نشان‌دهنده‌ی یک شبکه‌ی منسجم از «تربیت توحیدی» است.

جنگ تنها در مرزها نیست. هیئت تحریریه‌ی ماهنامه «سربازان امام حاضر (عج)» تأکید می‌کند که هر سفره، یک سنگر است و هر لقمه، یک انتخاب استراتژیک. اگر می‌خواهیم فرزندانمان در این تلاطم‌ها، سربازانی مقاوم و بااخلاق باقی بمانند، باید به همان کلیدی بازگردیم که محمدحسین ساجدی به ما یادآوری کرد: «طهارت رزق».

بباید در این روزهای سخت، بیش از آنکه نگران سرعت اینترنت باشیم، نگران «سرعت رسیدن رزق حلال» به جان فرزندانمان باشیم. این، کلید (مفتاح) پیروزی ماست.

مهندسی اخوت در تراز نسل چهارم

گزارشی از واکاوی نقش پیوندهای ایمانی در اثر هنری دانش‌آموز کلاس چهارمی



به گزارش تحلیلی هیأت تحریریه ماهنامه | در روزهایی که همه‌ی دنیای ماشینی و فردگرایی، کوشیده است تا عواطف انسانی را در حصار خود درآورد، رسیدن یک اثر هنری به دفتر تحریریه‌ی ماهنامه «سربازان امام حاضر (عج)»، بار دیگر نگاه ما را به ظرفیت‌های عمیق و فطری نسل نو جلب کرد. «طاها ملکی»، دانش‌آموز کلاس چهارم، با ترسیم تصویری هوشمندانه، نه یک نقاشی، که یک «مانیفست تشکیلاتی» را از دریچه‌ی چشم یک کودک مؤمن به نمایش گذاشته است.

۱. کارخانه‌ی برای تولید محبت: هیأت تحریریه در نخستین لایه‌ی تحلیل این اثر، با یک «پارادوکس شیرین» مواجه شد. طاها به جای جداسازی دنیای صنعت از دنیای عاطفه، این دو را با هم ترکیب کرده است. استفاده از نماد «چرخ‌دنده» در کنار «قلب‌های خندان»، نشان‌دهنده درک دقیقی او از مفهوم نظم و فرآیند در کار جمعی است. در منطق این نقاشی، مهربانی یک اتفاق تصادفی نیست؛ بلکه محصول یک سیستم منظم است که نوار نقاله‌ی آن، قلب‌ها را برای خدمت به دیگران آماده می‌کند.

۲. ایستگاه کمک‌رسانی؛ تجلی ایمان عملی: نکته‌ای که از دید تحریریه پنهان نماند، درج تابلوی «ایستگاه کمک‌رسانی» در متن تصویر است. این جزئیات نشان می‌دهد که در منظومه‌ی فکری این دانش‌آموز، ایمان بدون کنش اجتماعی و نفع رساندن به برادر ایمانی، جایگاهی ندارد. این همان «ایستگاه تلاقی شعار و شعور» است؛ جایی که آموزه‌های دینی به مأموریت‌های اجرایی تبدیل می‌شوند.

۳. برادری؛ خروجی آسمانی تلاش زمینی: نقطه ثقل و قلب تپنده‌ی این اثر، آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» است که همچون ابری سپید و خروجی نهایی این سازه‌ی عظیم، در بالاترین نقطه‌ی تصویر نشسته است. طاها به زیبایی نشان داده است که هدف نهایی تمامی چرخ‌دنده‌ها، تلاش‌ها و ایستگاه‌های زندگی، رسیدن به «حقیقت اخوت» است. برادری در این نگاه، نه یک واژه‌ی ساده، که اتمسفر حاکم بر تمامی فعالیت‌هاست.

۴. قدرت در سایه‌ی وحدت: حضور نماد «مُشْتِ گره‌کرده و نورانی» در پایین تصویر، تحلیل تحریریه را به سمت مفهوم «اقتدار برخاسته از ایمان» بُرد. طاها به درستی درک کرده است که ثمره‌ی برادری و اخوت، تولید یک قدرت عظیم اجتماعی است که می‌تواند با هر مانعی مقابله کند. این مشت، نماد همان «بید واحد»‌ای است که امت اسلام به آن مأمور شده است.

نتیجه‌گیری تحریریه: اثر طاها ملکی برای ما پیامی فراتر از یک نقاشی مدرسه‌ای داشت. این اثر ثابت کرد که نسل نوپای ما بر خلاف تصورات رایج، مفاهیم عمیق استراتژیک را در لایه‌های فطری خود به خوبی درک کرده است. ما در این ماهنامه، ضمن تحسین این هنر متعهد، معتقدیم که وظیفه‌ی جبهه‌ی فرهنگی، شناسایی و جهت‌دهی به همین استعدادهایی است که «اخوت» را نه یک واژه، بلکه یک «سازه‌ی تمدنی» می‌بینند.

فرا تر از سن، در مسیر قهرمانی

محمدامین علیدخت؛ پدیده‌ای که در رودبار درخشید

به گزارش سرویس ورزشی ماهنامه | گاهی در دنیای ورزش، اعداد و ارقام (سن و سال) در برابر «اراده» و «استعداد» رنگ می‌بازند. جمعه ۴ اردیبهشت ماه، زمین چمن الیزه رودبار شاهد یکی از همین لحظات ناب بود.

محمدامین علیدخت، ستاره‌ی نونهال ما، در حالی که متولد سال ۱۳۹۵ است، با شجاعتی ستودنی پا به میدان رقابت‌هایی گذاشت که بازیکنان آن دو سال از او بزرگتر بودند (رد ۹۳-۹۴). اما این تفاوت سنی نه تنها مانع او نشد، بلکه باعث شد تکنیک ناب و هوش سرشارش بیشتر به چشم بیاید.

محمدامین در پایان این فستیوال (درفک کاپ)، با پیراهن تیم الوند، به عنوان «تنها پدیده مسابقات» برگزیده شد و جام نایب‌قهرمانی را با افتخار بالای سر برد.

ما در خانواده‌ی بزرگ «سربازان امام حاضر (عج)»، به داشتن چنین ستاره‌های بارآده‌ای افتخار می‌کنیم. محمدامین عزیز نشان داد که برای «سرباز موفق» بودن، باید از چالش‌ها ترسید و همیشه برای بهترین بودن جنگید. منتظر درخشش دوباره‌ی او هستیم.



« در گوشه »

نوجوانی، فصل شنیدن حرف‌هایی است که شاید در هیچ کتاب درسی پیدا نشود؛ حرف‌هایی از جنس تجربه، که از دل برمی‌آیند و لاجرم بر دل می‌نشینند. در ستون «در گوشه» حرف‌هایی از مریبان فقط برای تو»، قرار است هر ماه پای صحبت یکی از مریبان دلسوزمان بنشینیم. کسانی که پایه‌پای شما در راهروهای مدرسه قدم می‌زنند و دغدغه‌هایتان را زندگی می‌کنند. این شماره، میزبان دل‌نوشته‌ی صمیمی سرکار خانم بخشی، مربی و رفیق کتاب‌های مدرسه هستیم که قصه‌ای شنیدنی از سال‌های دور کودکی‌اش برایمان آورده است:



قصه‌ی آن قصه‌ی کتاب‌های خیس

سرکار خانم بخشی | دوست کوچک و مهربانم، سلام! سرنوشت من انگار با بوی کاغذ و جوهر گره خورده است؛ آن قدر که درست در روز «کتاب و کتاب‌خوانی» چشم به جهان باز کردم. یادم هست هنوز الفبای مدرسه را یاد نگرفته بودم که به کمک مادرم، مرزهای کلمات را فتح کردم. تشنه‌ی آن بودم که بدون واسطه، غرق در دنیای جادویی قصه‌ها شوم. آن روزها، کتاب‌هایم نه فقط دارایی من، که تمام جهانم بودند.

کلاس دوم دبستان بودم که طعم تلخ و شیرین یک «امتحان بزرگ» را چشیدم. معلم عزیزمان طرحی راه انداخته بود تا کتاب‌هایمان را با هم قسمت کنیم. برای من که با کتاب‌هایم زندگی می‌کردم، این یک ایثار بزرگ بود. با قلبی که تندتند می‌تپید، محبوب‌ترین کتابم را انتخاب کردم و به مدرسه بردم. وقتی معلم آن را به یکی از هم‌کلاسی‌هایم سپرد، انگار بخشی از وجودم را به او می‌دادم.

تمام آن هفته، با دل‌هره گذشت. مدام از خودم می‌پرسیدم: «آیا او هم مثل من مراقب تنهایی کتابم هست؟ نکند گوشه‌ی صفحه‌ای تا بخورد؟ نکند گمش کند؟» آن یک هفته، به درازای یک ماه گذشت. هفته تمام شد، هفته‌ی دوم و سوم هم آمد و رفت ولی خبری از کتابم نشد! وقتی بالاخره بعد از یک ماه و با پیگیری معلم کتاب به دستم رسید، با دیدنش بی‌اختیار زیر گریه زدم. صفحاتش خیس و چروکیده شده بودند؛ انگار کتابم زیر باران بی‌توجهی، تمام شکوهش را از دست داده بود. آن خاطره، مثل یک زخم کوچک اما بیدار، همیشه با من ماند.

امروز، سال‌ها از آن روز بارانی می‌گذرد. حالا من نه فقط یک عاشق کتاب، که «مربی کتاب‌خوانی» و مسئول کتابخانه‌ی شما هستم. حالا من و شما، با هم نگهبان این گنجینه‌های کاغذی هستیم. چقدر لذت‌بخش است که می‌بینم شما راه و رسم «امانتداری» را چه زیبا آموخته‌اید و وقتی همراه شما وارد قصه‌ها می‌شوم همان دختر بچه‌ی کودکی‌ام را کنارتان زندگی می‌کنم. بارها شده که من روی صندلی شما نشسته‌ام و شما برایم از دنیای شگفت‌انگیز داستان‌هایتان گفته‌اید؛ و این زیباترین جابه‌جایی دنیاست!

بیاید از همین امروز، عهده‌ی دوباره با هم ببندیم: با کتاب‌ها، این دوستان بی‌زبان اما دانا، مهربان‌تر باشیم. یادمان باشد هر کتابی که به امانت می‌گیریم، تکه‌ای از قلب و رویای کسی است که آن را به ما سپرده است. رفیق کتاب‌ها؛ بخشی

« خارج از صف »

گام اول؛ چرا باید ایستادن را دوباره یاد بگیریم؟

بچه‌ها و اولیای گرامی، سلام. امروز ۱ خرداد است؛ آستانه‌ی تابستان و شروع یک فصل جدید. اما برای ما، امروز فقط شروع تعطیلات نیست، بلکه شروع یک مأموریت بزرگ است. شاید بپرسید چرا نام این ستون را «خارج از صف» گذاشته‌ایم؟

در تمام سال‌های مدرسه، به ما یاد داده‌اند که «توی صف» بایستیم؛ منظم، آرام و تابع. نظم خوب است، اما دنیای واقعی و آینده‌ی این کشور را کسانی می‌سازند که بلد باشند در لحظه‌ی حساس، «خارج از صف» فکر کنند. مدیریت یعنی همین؛ یعنی وقتی همه منتظرند تا کسی راه را نشان دهد، تو همان کسی باشی که شجاعت اولین قدم را دارد. ما می‌خواهیم در این ستون، «الفبای رهبری و مدیریت» را یاد بگیریم؛ اما نه از روی کتاب‌های دانشگاهی، بلکه از دل همان کتاب‌هایی که سال‌ها در کیف‌مان داشته‌ایم.

برنامه‌ی ما چیست؟ ما طی یک سال آینده، ماه به ماه، از کلاس اول دبستان شروع می‌کنیم و تا دیپلم بالا می‌آییم. می‌خواهیم ثابت کنیم که نظام آموزشی ما، اگر درست و با عینک مدیریت نگاه شود، یک پادگان عظیم برای تربیت مدیران تراز است. امروز، ایستگاه اول است: کلاس اول ابتدایی.

یادتان هست روز اولی را که مداد به دست گرفتید؟ در کتاب «فارسی» اول دبستان، ما فقط کلمات را یاد نگرفتیم؛ ما «مهارت ارتباط» را تمرین کردیم. مدیر کسی است که کلمات را می‌شناسد و می‌داند چطور با «آب» و «بابا»، پیوند اجتماعی بسازد. در کتاب «ریاضی»، وقتی دسته‌های ده‌تایی درست می‌کردیم، در واقع اولین تمرین «سازماندهی نیروها» را انجام می‌دادیم. مدیر یعنی کسی که از تک‌تک منابع (نیروها)، یک مجموعه‌ی منسجم می‌سازد.

و در کتاب «علوم» اول دبستان، یاد گرفتیم که «مشاهده» کنیم. مدیر بزرگ، کسی است که دقیق می‌بیند؛ او تفاوت سایه‌ها را می‌فهمد، تغییر فصل‌ها را حس می‌کند و قبل از وقوع بحران، آن را تشخیص می‌دهد.

بچه‌ها! اگر فکر می‌کنید کلاس اول تمام شده، اشتباه می‌کنید. مدیریت «خارج از صف» از همین‌جا شروع می‌شود؛ از جایی که یاد می‌گیریم حتی ساده‌ترین درس‌ها، ابزاری برای ساختن آینده‌ی ایران است. تابستان امسال، سفر ما از الفبای کلاس اول آغاز شد. ماه بعد، یک پله بالاتر خواهیم رفت.

سخن بیدارباش با اولیا: ستون «خارج از صف» یک دعوتنامه است؛ دعوت به تغییر نگاه. ما معتقدیم برای تربیت مدیر انقلابی و متخصص، نباید منتظر دانشگاه ماند. بذر مدیریت در همان دوران کودکی و لابلای سطور کتاب‌های دبستان کاشته شده است. حامد نیکبخت در این سلسله یادداشت‌ها، به دنبال بازخوانی نظام‌مند فرآیند رشد از نگاه «کادرسازی» است. ما می‌خواهیم به دانش‌آموزانمان یاد دهیم که هر نمره‌ی ۲۰، یک پله برای نزدیک شدن به مدیریت جهادی و خدمت صادقانه است. این یک راه طولانی است، اما ما از همین جمعه، آگاهانه قدم در آن گذاشتیم. | سردبیر

« بوم بصیرت



به قلم مربی هنر و خلاقیت | نیکبخت؛

نمروندها؛ از باستان تا دوران!

دو هنرمند کلاس ششمی:
نقاشی ترامپ از امیرمحمد زحمتکش
نقاشی نمروند از محمدمهدی عبداللهی



• «تاریخ، معلم سخت‌گیری است که اگر درس‌هایش را نیاموزیم، ما را با تکرار حوادث مواجه می‌کند. در ورق‌ورق تقویم بشر، یک حقیقت ثابت وجود دارد: "هر گاه ظلم و تکبر به اوج برسد، فروپاشی مستکبر از جایی آغاز می‌شود که هرگز تصورش را نمی‌کرد."»

• در دو اثر کاریکاتور هنرمندانه‌ای که توسط دانش‌آموزان با بصیرت مفتاحی ما ترسیم شده، این حقیقت به زیبایی به تصویر کشیده شده است. در یک سو، "نمروند باستان" را می‌بینیم؛ پادشاهی که ادعای خدایی داشت اما خداوند با کوچک‌ترین و حقیرترین سربازش - یک پشه - ابهت پوشالی او را در هم شکست تا تاج شاهی‌اش بر خاک بیفتد و مایه‌ی عبرت آیندگان شود.

• در سوی دیگر، "نمروند دوران" را می‌بینیم که با همان خوی استکباری، گمان می‌کرد می‌تواند دنیا را ببلعد؛ اما امروز در محاصره‌ی اراده و اقتدار ملت ایران قرار گرفته است. موشک‌هایی که در تصویر، دهان کج استکبار را هدف گرفته‌اند، در حقیقت همان "سجیل‌هایی" هستند که ابابیل زمانه بر سر ابرقدرت‌های پوشالی فرود می‌آورند.

• پیام این دو نقاشی در کنار هم، یک کلام است: دشمن، همان دشمن است و فرجام تکبر، همان شکست ذلت‌بار؛ فقط ابزارها تغییر کرده‌اند. روزی یک "پشه" مأمور رسوایی ظلم بود و امروز "موشک‌های غیرت" و "مدادهای آگاهی" دانش‌آموزان ما. این تصاویر به ما می‌گویند که اگر چشم بینا داشته باشیم، "عبرت" در نزدیکی ماست؛ چرا که سنت الهی در نابودی باطل، تغییرناپذیر است. فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ...»

« شعر و شعور

در هندسه‌ی تعلیم و تربیت مهدوی، مدرسه تنها یک کانون آموزشی نیست؛ بلکه سنگری است برای پرورش یاورانی که قرار است با سلاح «علم» و سپر «ایمان»، زمینه‌ساز صبح ظهور باشند. در این مسیر خطیر، «معلم» آن کیمیای است که مس وجود نونهالان را به طلای ناب معرفت بدل می‌کند.

ما در ماهنامه «سربازان امام حاضر (عج)»، همواره بر این باور بوده‌ایم که جریان اصیل فرهنگی زمانی شکل می‌گیرد که میان «نهاد خانواده» و «سنگر مدرسه»، پیوندی ناگسستنی و هم‌افزا برقرار باشد. ستون «شعر و شعور» در این شماره، افتخار دارد که تبلور این پیوند مبارک را در قالب واژگانی سرشار از اخلاص به تماشا بگذارد.

اثری که در ادامه از نظر می‌گذرانید، سروده‌ی فرهیخته، سرکار خانم ندا مظفری (از اولیای دغدغه‌مند و همراه مدرسه‌مان) است. ایشان با طبعی لطیف و نگاهی ستایش‌گر، مقام معلم را در تراز اولیا بازخوانی کرده و نقش کلیدی این صنف شریف را در بنای خشت‌خشت جان کودکان ترسیم نموده‌اند.

انتشار این سروده، افزون بر پاسداشت جایگاه رفیع معلمان، پیامی روشن برای همه‌ی همراهان این ماهنامه دارد: که برای رسیدن به قله‌های تربیت، «شعر» عاطفه باید با «شعور» مسئولیت‌پذیری درآمیزد.

ضمن سپاس از این مادر گران‌مایه، نگاه روشن‌تان را به ضیافت این کلمات دعوت می‌کنیم:

نام زیبای معلم با طلا باید نوشت

همچو نور است دانش او بر زمین

او امید است، روشنایی بخش روح

گویی از روز ازل آماده بود در امر علم

همچو معمار است در روح و روان بچه‌ها

گفت روزی از محبت خارها گل می‌شود

تا معلم هست و می‌سوزد چو شمع

شغل او را در مقام اولیا باید نوشت

نور باید تا به حاصل دست یابد زرع و کشت

او که باشد رخت بندد قاصد احوال زشت

روح او را باراله با عشق و با باور نوشت

اولین‌ها را به دقت میگذارد خشت خشت

تا معلم در دلش شهد محبت را نهشت

عشق تاثیرش هزاران شاخه است در سرنوشت

موسس باران با عشق است
معماران علم و شوق است
۷۴ / ۷۳

«ندا مظفری»

« آقا جان سلام »



آقا جان سلام...

جمعه‌ها که از راه می‌رسند، دل‌تنگی‌مان رنگِ غروب می‌گیرد. راستش را بخواهید، تقویم‌ها فقط عدد و روزند؛ «جمعه» واقعی آن روزی است که خبر آمدنتان، تیر اول تمام رسانه‌های دنیا شود.

آقای مهربانی! گاهی فکر می‌کنم انتظار، نشستن و دست روی دست گذاشتن نیست. انتظار یعنی هر روز کمی شبیه‌تر شدن به شما. یعنی اگر در مدرسه، در محیط کار یا در همین کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر، گرهی از کار کسی باز کردیم، در دل بگوییم: «این به نیابت از آقای که می‌آید تا تمام گره‌ها را باز کند.»

آقا جان! دنیا این روزها عجیب غرق در غبار است. نمرودها و فرعون‌ها دوباره قد علم کرده‌اند، اما ما دلمان قرص است به وعده‌ی صادق حق. ما سربازان کوچک شما، با همین مدادها، با همین درس خواندن‌ها و با همین دعا‌های عهدمان، داریم مسیر آمدنتان را چراغانی می‌کنیم.

بیا که با آمدنت، زمستان جهان تمام شود و بهار ابدی از پشت کوه‌ها طلوع کند. ما منتظریم؛ منتظر آن «سلام» گرمی که تمام خستگی‌های تاریخ را از تنمان بیرون کند.

مسابقه انتظار فرج ۴

رفیق عزیز و همراه صفحه‌ی «آقا جان سلام»! انتظار برای تو چه رنگی است؟ اگر قرار بود همین امروز برای امام زمان (عج) یک جمله بنویسی یا یک کار کوچک به نیت ایشان انجام دهی، آن چه بود؟

در متن بالا، نویسنده معتقد است «انتظار واقعی» به چه معناست؟ و شما فکر می‌کنید یک نوجوان چطور می‌تواند «سرباز امام حاضر» باشد؟

« حکیم قرآن‌پژوه »

فردوسی، نه فقط مرزبان زبان فارسی، که پاسدار حریم توحید و ولایت است. او که عمری را در مسیر زنده نگه داشتن تاریخ گذراند، هرگز فراموش نکرد که شاهراه نجات، توسل به قرآن و عترت است. در مدرسه‌ای که عطر قرآن در راهروهایش می‌پیچد، شنیدن از حماسه‌سرایی که افتخارش "شیعه بودن" است، جانی دوباره به هویت ما می‌دهد.

منم بنده‌ی اهل بیت نبی

بسیاری فکر می‌کنند فردوسی فقط از رستم و اسفندیار گفته است، اما او در همان آغاز شاهنامه، شناسنامه‌ی اعتقادی‌اش را این‌گونه امضا می‌کند:

منم بنده اهل بیت نبی
 ستاینده خاک پای وصی

او به صراحت خود را شه‌ریار شهر پیامبر (ص) می‌داند که در ورود به آن علی (ع) است:

اگر چشم داری به دیگر سرای
 به نزد نبی و علی گیر جای

شاهنامه برای ما فقط یک کتاب قصه نیست؛ «خردنامه» است. حکمتی که فردوسی از آن دم می‌زند، ریشه در آیات قرآن دارد. آنجا که از عدالت، نیکی به پدر و مادر، و نکوهش ظلم می‌گوید، در حقیقت آیات الهی را به زبان حماسه برای پارسی‌زبانان ترجمه کرده است. او ثابت کرد که می‌توان هم «ایرانی» بود و هم «مسلمان عاشق ولایت».

بچه‌های عزیز! فردوسی معتقد است «توانا بود هر که دانا بود». به نظر شما، یک «نوجوان قرآنی» چطور می‌تواند با دانش و آگاهی‌اش، مثل رستم داستان‌ها، به جنگ دیوهای نادانی و ناامیدی برود؟



نشانی ما: گیلان، شهرستان رشت، پل جانبازان، روبه روی گلزار شهدا، جنب بقعه آقا پیرعلی، مدارس تربیت قرآنی مفتاح

نام: ماهنامه‌ی دانش آموزی سربازان امام حاضر عج

شعار: صدای دانش آموزان امروز

صاحب امتیاز: مجموعه فرهنگی تربیتی امام حاضر عج (مفتاح رشت)

سردبیر: حامد نیکبخت

شماره تماس سردبیر: ۰۹۳۶۸۴۴۸۴۸۹

شماره مدرسه: ۰۱۳۳۴۷۷۸۹۹۹۰

ما را در پیام‌رسان سروش دنبال کنید:



meftah_school